هوالعلیم

تأثیر جنبه باطنی و ملکوتی نعمت‌های خداوند متعال بر نفس انسان

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۱۸۶

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه قبل صحبت راجع به کیفیت تغذیه و تأثیر آن در حال و هوای انسان بود و مسئله به این جا رسید که سالک نسبت به تغذیه خود باید دقت کند و هر چیزی را که تمایل داشت نباید مصرف کند، بلکه باید ببیند که چه چیزی به صلاح او است و چه چیزی برای سلامتی، آمادگی ذهن و فکر و جهت رشد و ترقی او لازم است. در ابتدا نظر بنده این بود که راجع به کیفیت تغذیه یک مقداری بسط کلام بدهیم و صحبت کنیم ولی به نظر رسید که چندان این مسئله شاید ضرورتی نداشته باشد با توجه به اطلاع و آگاهی دوستان و افراد و بخصوص در این زمانه که خصوصیات و خواص اشیاء در اختیار و اطلاع عموم قرار می‌گیرد فقط به آن جنبه‌هایی که مورد نظر است پرداخته شود و خود افراد در انتخاب کیفیت این مسئله مختار باشند.

همان طوری که اگر نظرتان باشد قبلا عرض کردیم دو مسئله مختلف را در روش و مرام بزرگان مشاهده می‌کنیم چه ائمه علیهم‌السلام و چه اولیاء الهی، این دو مسئله وجود دارد که باید بین این دو مسئله جمع کرد. مسئله اول عبارت است از تفویض اختیار استفاده از نعمت‌های الهی به افراد و به اشخاص و منع از امساک و کف نفس از استفاده از نعمت‌های الهی. این مسئله که خدای متعال این نعمت‌ها را برای انسان آفریده است، چه نعمتهای نباتیه و چه نعمتهای حیوانیه، استفاده از مواشی و همچنین استفاده از سایر نعمتهایی که برای بقاء حیات و دوام عمر ضرورت داشته و لازم است.

آیه شریفه هم نسبت به این مسئله دلالت دارد قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ[1] یعنی هر چیز طیب و پاکیزه‌ای که هم از نقطه نظر معنوی و جنبه فقهی و شرعی طیب است و هم از جهت خصوصیت ظاهری و استفاده انسان برای سلامتی، صحت، دوام و استمرار حیات مفید باشد.

شکی نیست از آن جایی که همه اشیاء همان طوری که در مجلس قبل عرض شد دارای صورت ظاهری و همین طور دارای جنبه باطنی و جنبه مثالی هستند. استفاده از نعمتهای الهی اگر به صورت غیرصحیح باشد یعنی رعایت جنبه‌های فقهی و شرعی در آن نشود قطعاً خصوصیت مثالی و برزخی آنها موجب تأثیر سلبی و تأثیر منفی در صورت مثالیه انسان خواهد بود. افرادی که به شغل‌های غیرشرعی می‌پردازند اگر فردی دارای چشم بصیرت باشد می‌تواند تشخیص بدهد که این فرد الان چه کاری انجام می‌دهد. افرادی که سارق هستند صورت برزخی آنها به شکل خاصی است، افرادی که اهل ربا هستند و از اموال ربوی ارتزاق می‌کنند صورت

[1] سوره الاعراف (۷) آیه ۳۲

آنها به شکل حیوانات درنده است و همین طور مجموعی هستند از صور حیوانی مختلف، چون ممکن است یک شخصی دارای چند صورت باشد و عجیب است این مسئله که چطور در عین این که فرض کنید شخصی صورت روباه دارد و در همان حال صورت ببر و پلنگ را دارد، و در همان‌حال صورت خنزیر را دارد، این طور نیست که تصور آنها به یک صورت موجب نفی صورت دیگر باشد، یعنی یک شخصی فرض کنید که ممکن است دارای چهار صورت از صورت حیوانیه باشد، یک مخلوطی باشد از این صورتها و افرادی که دارای بینش باشند صورتها را تشخیص می‌دهند و از صورتها می‌توانند بفهمند که این چه شغلی دارد، کسی که کشاورز است چهره معنوی و صورت مثالی او به یک نحو است، کسی که دامدار است فرق می‌کند، کسی که فرض کنید که جزو عمّال ظلم است صورت ملکوتی و صورت مثالی او مختلف است. از این جا انسان به خیلی از مطالب پی می‌برد که چطور اشتغال افراد به امور ظاهری ...، خب پول، پول است دیگر، تفاوت نمی‌کند، وقتی که شما ده تومان دارید این ده تومان فرق نمی‌کند که این از کجا رسیده باشد این ده تومان را فرض کنید که شما از کسب حلال به دست بیاورید، یا این که ده تومان را از سرقت به دست بیاورید یا این ده تومان را از کلاهبرداری به دست بیاورید، یا این ده تومان را از ارتشاء به دست بیاورید یا رشوه بگیرید، کاری است که باید راه بیاندازی، می‌گویی تا این مقدار پول ندهی کارت را راه نمی اندازم! این را می‌گویند ارتشا، رشوه گرفتن حرام است، آتش است، دوزخ است و جهیم است و یا اینکه ده تومان را از ربا به دست بیاورید، ده تومان، ده تومان است ولی صورت باطن آنها تفاوت می‌کند، همین ده تومان که در دست شما است وقتی آن شخصی که خبیر و بصیر است به آن نگاه کند می‌گوید این ده تومان را از کجا آوردی؟! از این ده تومان آتش دارد می‌رود بالا! شما می‌گویی آقا من آتش نمی‌بینم، ده‌تومانی است، صدتومانی است، هزارتومانی است، کجا آتش است؟ می‌گوید تو نمی‌بینی ولی من می‌بینم که این هزارتومانی که در دست تو است از آن دارد آتش می‌رود بالا، از کجا آوردی ...؟ چرا ما نمی‌بینیم؟! ما که فقط یک رنگ سبز می‌بینیم، ما که فقط یک کاغذ می‌بینیم، یک مقداری خطوط می‌بینیم، خط می‌بینیم ....، چون ما چشم نداریم، آن که چشم دارد آن که بصیرت دارد، آن می‌فهمد که این الان چه وضعیتی دارد.

خدمت رفقا عرض کردم، یکی از دوستان می‌گفت که به اتفاق شخصی که دارای حالاتی هم بود و از شاگردان مرحوم آقای انصاری بود منزل یکی از دوستان رفته بودیم، وقتی چای آوردند ایشان از آن چایی نخورد، ما خوردیم، میوه هم خوردیم، وقتی که رفتیم بیرون او گفت که من با این صاحبخانه چند دقیقه کار دارم، گفت بیا، او هم آمد نشست و گفت تو در زندگی مشکلی داری؟ مسئله‌ای داری؟ گفت بله آقا، نقاری است بین ما، کدورتی است، ایشان نصیحت کرد که این کار و آن کار را انجام نده خلاصه مسئله برطرف می‌شود، و او رفت و انجام داد و خب مسئله مرتفع شد و زندگی آنها اصلاح شد. گفت چرا شما از این چای

میل نکردید؟ گفت وقتی که چای آوردند دیدم این چای که درست شده است از روی علاقه نبوده، از روی اکراه بوده است. هنوز چای را نخورده و روی زمین است. ما فقط چای می‌بینیم، رنگ قرمز او را می‌بینیم، عطری که از آن متصاعد است را استشمام می‌کنیم، ولی او می‌فهمد چشم دارد و می‌فهمد و می‌گوید چایی که از روی اکراه درست شده است این چای مضر است و ضرر دارد.

این مسئله مسئله مهمی است امروزه ما به این مسائل هیچ توجه نداریم، از هر جا مالی به دست آوردیم، به هر جا که رفتیم و هر غذایی را خوردیم، به هر منزلی وارد شدیم، همین که به حسب ظاهر اشکالی نداشت به آن کفایت می‌کنیم و دیگر به سایر مسائل توجه نمی‌کنیم. خب این مسئله همین است دیگر شغلهایی که‌انسان اختیار می‌کند، نتایجی که به دست می‌آورد، اموالی که به دست می‌آورد، همه اینها دارای یک صورت برزخی هستند و این صورت برزخی با آن صورت برزخی انسان عجین می‌شود، مخلوط می‌شود، متحد می‌شود، وحدت پیدا می‌کند و صوروت برزخی انسان را تغییر می‌دهد، به شکلی که بعد از یک مدتی اصلا چهره فرد تغییر پیدا می‌کند.

پس بنابراین نسبت به این مسئله ما باید خیلی دقت کنیم بسیاری از شغلها است که می‌گویند آقا این اشکالی ندارد؟ نه، شرعا اشکال ندارد، ولی خوب هم نیست که انسان در این گونه مسائل وارد شود. مرحوم آقا رضوان‌اللّه‌علیه در بعضی از انواع معاملات می‌فرمودند این معامله همان ربا است گر چه صورت ظاهر شرعی دارد و نباید انسان نسبت به این مطالب اقدام کند. واقعا اینها مسئله است، خب انسان می‌بیند در نماز حضور قلب ندارد، برای نماز شب بلند نمی‌شود، با کسالت از خواب بلند می‌شود، میلش نسبت به خیلی از مسائل عبادی افت کرده است، در او کسالت به وجود آمده است، خب باید پیگیری کند و ببیند چه مطلبی سرزده، نسبت به کارها و نسبت به رفتار و اشتغال و ارتباط خود، تمام اینها اثر مستقیم دارد و نفس ناطقه انسان را به واسطه آن صور قبیح خود، مشوه می‌کند و آن صورت را برمی‌گرداند.

همین نکته در مورد استفاده از نعمتهای الهی است، نعمتهای الهی از نقطه نظر حرمت، کراهت اباحه و حلیت هم به همین کیفیت هستند. شما فرض کنید که وقتی منزل رفیقتان می‌روید اگر او را مجبور و مُکرَه کنید بر این که فلان غذا را برای شما درست کند، خب شاید نتواند درست کند، برای او مشکل باشد، سخت باشد که این غذا را برای شما تهیه کند، قطعا این مسئله تأثیر خواهد داشت، این قضیه در نفس تأثیر سوء خواهد داشت. یا این که فرض کنید که غذایی باشد که معلوم نیست از کجا این غذا تأمین شده است، باز در این جا تأثیر سوء خواهد داشت. البته صحبت ما در مورد محرمات نیست که در آن جا اصلا جای اینگونه صحبت‌ها نیست. ولی نسبت به موارد مکروهه انسان باید دقت بکند.

البته یک مسئله هست و آن این که نباید انسان از این نقطه نظر به ورطه وسواس بیافتد. هر جا بخواهد

برود سوال کند که آقا این پول را از کجا آوردی؟ شغل شما چیست؟ بلکه باید انسان فعل مسلِم و فعل مؤمن را حمل به صحت کند. و چه بسا در بعضی از اوقات تفحص و تحقیق موجب هتک احترام مؤمن می‌باشد. مثلا طوری بشود که طرف بگوید که ای آقا مگر ما چکار می‌کنیم که شما از این غذا نمی‌خورید؟ چرا این چنین می‌کنید ...؟ در بعضی از اوقات انسان باید به نحوی عمل کند که احترام محفوظ باشد، ریزه‌کاریهایی در این جا هست.

الان دو قضیه یادم آمد، قضیه اول، یک وقتی شنیدم یکی از این آقایان معروف در تهران که به قدس و طهارت و اینها معروف بود تقریبا حدود پنجاه، شصت سال پیش در بازار جلسه داشت و ظاهرا مسجد هم داشت، در یک مجلسی شرکت کرده بود خود همان صاحب‌خانه یک شب این مسئله را برای ما تعریف کرد، در همان منزلی که در زمان سابق بودیم یکی از افراد معروف یک شب در ماه رمضان افطار دعوت کرد و او گفت که در اینجا همان مرحوم را دعوت کردیم و دو نوع غذا هم تهیه شده بود، یکی غذای کباب که آورده بودیم و دیگری هم مرغ بود و خلاصه او آمد و ما دیدیم که دارد مثل این که زیر عبایش استخاره می‌کند که از کدام یک از این غذاها بخورد و بعد یکی را با دست کنار زد و یکی دیگر را جلو آورد، می‌گفت من متوجه بودم که در کار این چه حکمتی باید باشد و چه مسئله‌ای باید باشد، خلاصه به او تعارف کردم که آقا چرا از این غذا میل نمی‌کنید گفت نه من میل ندارم و از آن می‌خورم ولی خب کارش به نحوی بود که مشخص بود و ما فهمیدیم و افرادی که در آنجا بودند متوجه شدند که این نسبت به کباب نظر مساعدی ندارد، لذا آنها هم نخوردند و ما یک‌خرده مکدر شدیم که آخر چرا باید این طور باشد؟ مسئله گذشت، بعد من رفتم سراغ آشپزی که اینها را درست می‌کرد از او سوال کردم که فلانی در طبخ این غذا چکار کردی؟ چیزی بوده؟ گفت که چطور؟ گفتم یک همچنین قضیه‌ای بوده، گفت من یادم رفت که این گوشتها را که گرفته بودم اول آب بکشم و همان طوری که از قصابی گرفته بودیم، اینها را درست کردم ...، حالا فراموش کرده بوده یا عمداً یا سهواً خلاصه فراموش کرده بود که آب بکشد و این قضیه شاید به خاطر این بوده است که آن شخصی که به قدس و تقوا و اینها معروف بود استخاره او برای استفاده از این غذا بد آمده بود.

خب شما اگر آن جا بودید چکار می‌کردید؟ من حالا از شما سوال می‌کنم شما چه می‌کردید؟ در یک همچنین وضعیتی اگر انسان بداند که خلاصه احتمال این می‌رود که یکی از این غذا شبهه‌ای داشته باشد، به ذهنش خطور کند، آیا باید تسبیح دست بگیرد و استخاره کند و بعد هم به این وضعیت .... این نحوه انجام دادن در مکتب اهل بیت نیست، اولا از کجا شما مکلف هستید بر این که نسبت به غذا استخاره کنید؟ استخاره اصلا مال این جا نیست، استخاره برای امور مشکل و مشکوکی است که انسان در انجام آن دچار حیرت است و به واسطه استشاره با خُبَرا نتواند به یک نقطه مطمئنی برسد، استخاره مال آن جاست، بر فرض همین استخاره

متعارف که استخاره با قرآن یا تسبیح یا امثال ذلک است اما این که شما در هر قضیه‌ای بخواهید ... مثلا این جایی که الان ما هستیم خب دو تا درب دارد، یکی همین دربی که آمدیم یکی هم درب حیاط، حالا بنده که وقتی می‌خواهم بروم استخاره کنم که از این درب بروم یا از آن درب!! استخاره جا ندارد، همان در را باز کن برو دیگر، این که دیگر استخاره ندارد، حالا بر فرض ما استخاره کردیم و مثلا این درب بد آمد و این درب خوب آمد و اتفاقا متوجه بشویم که یک مصلحتی در این جا بود، باز هم دلیل نمی‌شود که فعل خودمان را صحیح بپنداریم، فعل غلط است، وقتی که می‌گویند در این موارد استخاره نکنید معنایش این است که اگر استخاره کنید بر فرض هم که در آن یک منفعتی باشد، این استخاره شما را در این رتبه متوقف می‌کند و شما دیگر نمی‌توانید بالاتر بروید، لذا تا آخر عمر در این ده یا پانزده سانت باقی می‌مانید، یعنی از بیست سالگی پانزده سانت آمدید بالا و رشد کردید، این می‌شود سی سال چهل سال، شصت سال، هفتاد سال و تمام می‌شود ولی آن بیست سانت تبدیل به سی سانت نمی‌شود سی سانت تبدیل به یک متر و ... همین طور رشد پیدا نمی‌کند. لذا گفته‌اند که نفس را به این گونه امور نباید معتاد کرد، باید انسان بگذرد، استخاره برای جایی است که انسان شبهه داشته باشد، قضیه مشکوک باشد، و نتواند شک را برطرف کند، آن جا استخاره می‌کند.

(در این قضیه مذکور) فوقش اگر شما نسبت به قضیه شک دارید دلیل ندارد استخاره بزنید، یک جوری، به یک نحوی سرتان را بیاندازید پایین به نحوی غذا بخورید، مثلا فرض کنید که از کباب هم بگذارید چه اشکال دارد از کباب بگذارید در ظرف خودتان منتهی حالا غذای دیگری را در کنارش بخورید نه کسی متوجه می‌شود و نه کسی می‌فهمد، احترام صاحبخانه هم حفظ شده، اینها خیلی نکات دقیقی است که دارم خدمت شما عرض می‌کنم، اینها مسئله است ....، نه احترام صاحبخانه خدای نکرده موجب هتک قرار می‌گیرد و نه افراد متوجه می‌شوند و نه این موضوع به عنوان قضیه غیرعادی جلوه می‌کند. چون این برای نفس خود شما هم ضرر دارد، مردم می‌گویند فلانی در این جا این جور عمل کرده، به به، حاج آقای فلان این قدر شخص مقدسی بود و بعد هم در کتابها بنویسند و به عنوان کرامت یاد کنند!! اتفاقا هیچ هم کرامت نیست بلکه ضد کرامت است. خیلی این قضیه ضد کرامت است، آن چه که ما در شرع دستور داریم عمل به ظاهر است، بر طبق ظاهر بودن و عدم پرداختن به این گونه مسائل که نفس را دچار وسواس می‌کند، وسواسی که ضررش از خوردن حرام حتی بدتر است، خب انسان فعل حرام را می‌گوید خدایا غلط کردم، توبه کردم و بعد می‌گذرد و آن اثرش از بین می‌رود ولی وسواس را دیگر می‌خواهد چکار کند؟ می‌خواهد چکار کند؟!

یک شب به اتفاق چند نفر از دوستان رفته بودیم جایی، یکی از اینها وسواس داشت، آن بنده خدا صاحبخانه آمده بود کباب درست کرده بود، این شروع کرد کباب را خوردن، یک‌دفعه دیدیم این سرش را شروع کرد به تکان دادن که این گوشت نشسته است، مزه گوشت نشسته می‌دهد! گفتم تو از کجا مزه گوشت

شسته و نشسته را می‌فهمی؟ بخور بابا، همان زمان مرحوم آقا بود و این آدمی بود که موقع نماز ظهر می‌رفت سرحوض برای گرفتن وضو و هفت ساعت سرحوض بود تا یک وضو بگیرد!! خب این چه نمازی است؟ وسواس آدم را می‌رساند به این جا، وسواس اصلا نفس را برمی‌گرداند، پیغمبر هم هفت ساعت سرظهر برای وضو می‌ایستاد سر حوض؟ برای وضو گرفتن امام صادق هم هفت ساعت می‌ایستاد؟ خب ای بر پدر یک همچنین مرام و مسلکی که انسان را از همه چیز ساقط کند، از زندگی ساقط کند، از توجه ساقط کند، تمام توجه نفس فقط منعطف می‌شود به این که زیر ناخن آب برود! آخر کی امام صادق ناخنش را برداشت این جوری کند که ببیند زیرش آب رفته یا نه؟ مگر غیر از این است که ما باید آنها را اسوه قرار بدهیم، الگو قرار بدهیم در اعمالمان و در رفتارمان؟ آنهایی که ما را به این سمت و سو دعوت کرده‌اند آنها می‌دانستند که اگر بخواهند این گونه مسائل را در اختیار ما قرار بگذارند از مقصد مانده و به راه پرداخته‌ایم و در راه می‌مانیم و مقصد همین طور در افق بعیده، از دسترس به دور است.

وضو چه جوری باشد؟ آقا وضو را همان طور که گرفتند شما هم بگیر، تمام شد. اسباق الوضوء فرمودند. انسان باید یک بار دیگر وضو بگیرد وقتی که فهمید تمام است همان طوری که گرفتند. دیگر بیاید لای انگشتش را این جوری باز کند ... خب اینها را نداریم، همان طوری که بزرگان انجام دادند و گفتند، همان طور انجام بده، آنها همین وضو را گرفتند و رسیدند به این جا، خب ما هم همین وضو را گرفتیم، آنها همین قدر وقت صرف کردند برای وضو، آنها همین مقدار آب مصرف کردند، برای یک وضو بشکه هزار لیتری که‌آب مصرف نکردند، دو مشت آب به اندازه یک لیوان، بنده با مرحوم آقا بودم، با یک لیوان و خرده‌ای وضویشان تمام شد، دو لیوان شد یا نشد نفهمیدم، به اندازه همین لیوانی که الان در دست من است.

بنده با ایشان در عرفات بودم، در همان سفر اولی که بنده به حج مشرف شدم، حدود هفده سالم بود و اولین سفر ما بود، ظهر بود که ایشان فرمودند بلند شو آسیدمحسن آفتابه را بردار، آن زمان که دوش و حمام نبود، عرفات بیابان بود، غسل روز عرفه هم مستحب است، همچنین غسل شب مشعر، روز عید قربان، اینها غسل دارد، ایشان گفتند آفتابه را آب کن بیاور، یک آفتابه قرمز پلاستیکی بود من آن را آب کردم و آمدیم از خیمه دور شدیم، صد متری دور شدیم، آن جا ایشان فرمودند شما آب بریز و من دست می‌کشم، من آب می‌ریختم و ایشان دست می‌کشیدند و غسل می‌کردند، و غسل ایشان با دو سوم آب آن آفتابه تمام شد، یک سوم آن باقی ماند و بنده نیز با آن یک سوم دیگر غسل کردم، یعنی با یک آفتابه هم ایشان و هم بنده غسل کردیم، بسیار خب این غسلی که ما کردیم قطعا ثوابش و مرضی بودن و مقرب بودن آن نسبت به خدا، از مصرف کردن دو تن آبی که آن آقا برای غسلش مصرف می‌کرد قطعا بالاتر است و قطعا مورد رضای بیشتر خدا است، چرا؟ چون حرام است آب را انسان اتلاف کند، حرام است، کجا ائمه این کارها را می‌کردند؟ کجا بزرگان

این کارها را می‌کردند؟ اینها مسائل مهمی است، مسئله مهم این است که انسان این امور را به عنوان قنطره و پل برای رسیدن به مقصود در نظر بگیرد، نه این که در همین جا توقف کند و این امور را منزلگاه قرار بدهد، خطر این جا است که این مسائل تبدیل به موقف بشوند، تبدیل به منزلگاه بشوند، و تبدیل به جایگاه بشوند نتیجه این که می‌ماند.

پس نماز اول وقت کجا رفت آقاجان؟ تو که هفت ساعت دم حوض نشستی و بعد هم از ترس قضا شدن نماز بالاخره ول کردی و رفتی و اگر خورشید ده ساعت دیگر می‌ماند ده ساعت دیگر بالای حوض بودی! پس نماز اول وقت کجا رفت؟ بعد هم مگر یک همچنین نمازی می‌تواند مُقرِّب باشد؟ تمام حواست در نماز این است که بالاخره آن وضویی که من می‌خواستم شد یا نشد؟ خب این دیگر نماز نیست، این دیگر تقرب ندارد، این فقط پرداختن به ظاهر است، این مسئله را شما در نظر بگیرید نسبت به ادای کلمات و عبارات اذکار در نماز، خود این کلمات همه قنطره است همه پل است، نباید ایستاد، آن کسی که فقط دنبال این است که این فقره در سوره حمد من باب مثال درست ادا شده است یا نه، این نماز نخوانده است، این دارد قرائتش را درست می‌کند، اگر می‌خواهد درست کند پیش از نماز بیاید این کار را انجام بدهد نه در خود نماز بیاید قرائت را درست کند، باید قبل از نماز راجع به حروف، راجع به صوتها، تمرین و تصحیح انجام داد بعد هم در حد توان نه بیشتر، خدا که بیشتر نخواسته است، خدا که بیشتر نخواسته است.

نمی‌دانم خدمت شما عرض کردم یا نه، من چندی پیش یک جا بودم صحبت این نماز طواف شد، نماز طواف و مخصوصا طواف نساء که در آن خیلی مسئله است، گفت آقا یک سوال از شما بپرسم؟ شما چطور نماز طواف را خوانید؟ مثلا به شما تنه نزدند ...؟ گفتم نه آقا ما می‌رویم پشت مقام ابراهیم هر جا پیدا کردیم می‌ایستیم و می‌گوییم اللَه اکبر، حالا هر چه بادا باد، این طرف زن باشد، آن مرد باشد، گفت اگر زن هم باشد اشکال ندارد؟ گفتم در مسجدالحرام اشکال ندارد، در مسجدالحرام و البته در هر نقطه مکه انسان می‌تواند نماز بخواند در حالتی که جلوی او حتی زن است، در سایر جاها نمی‌شود، باید آن حدود رعایت شود و زن پشت سر باشد، فقط در مکه این استثنا شده، آن هم به خاطر یک مسئله توحیدی و یک مسئله فلسفی است که انشاءاللَه در جای خودش اگر خداوند توفیق بدهد عرض خواهیم کرد. در هر نقطه مکه چه مسجدالحرام چه غیرمسجدالحرام اگر در کنار انسان زن دارد نماز می‌خواند اشکالی ندارد، جلوتر از انسان هم حتی اگر زن دارد نماز می‌خواند اشکال ندارد، بعد گفتند که شما مثلا هیچ تشویشی ندارید؟ گفتم نه، گفت چه سوره‌هایی می‌خوانید؟ گفتم در نماز طواف مثلا سوره هل اتی می‌خوانم، گاهی سوره فجر می‌خوانم، گفت همین سور؟ گفتم بله، چه اشکال دارد که انسان نماز طوافش را با سوره‌های بلند بخواند؟ گفتم من در یکی از این نمازها سوره اسراء خواندم سُبْحانَ الَّذِي أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بارَكْنا

حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ[1] گفتم تا الان هیچ نمازی به اندازه نماز طواف به من لذت نداده است، حالا این نماز نماز است یا این که در حال اضطراب و تشویش و ....

من یکی از افراد و آقایان را دیدم، اسم نمی‌برم، که در دو متری من ایستاده بود و داشت می‌لرزید و می‌خواست نماز بخواند، البته خودش رعشه نداشت آن جا رعشه گرفته بود، انگار زمین لرزه و زلزله آمده بود، می‌خواستم بگویم آقا چه شده؟ مگر در این جا می‌ترسی که زنت به تو حرام شود؟! خب بشود، اشکال ندارد، حالا یک‌خرده هم زنت به تو حرام شود، طوری نیست. در حالتی که شما کدام نقطه از زمین را پیدا می‌کنید که از مسجدالحرام ارتباط انسان و اتصال انسان قویتر باشد؟ کجا پیدا می‌کنید؟ کجا این نقطه ربطیه و این تعلق نفس به مبدأ می‌تواند قویتر از پشت مقام ابراهیم و روبروی کعبه باشد؟

ما داریم به انحراف می‌رویم، به خلاف آن چه که موالیان ما دستور دادند داریم حرکت می‌کنیم، به خلاف داریم می‌رویم. وقتی که می‌روید نماز طواف می‌خوانید اشکال ندارد سوره بلند بخوانید، سوره اسراء بخوانید، سوره حدید بخوانید، سوره حشر بخوانید، البته در صورتی که مزاحم کسی نشویم، چون بهتر است رعایت افراد هم بشود، اگر ازدحام بود به خاطر رعایت افراد سوره‌های کوچکتر بخوانید، آن وقت ببینید چه مزه‌ای دارد، چه کیفی دارد، چه لذتی دارد که شما آمدید این جا و خلاصه در یک همچنین مقامی دارید خلاصه هی این حلقه ارتباط را دارید تنگتر می‌کنید و خود را در این فضای بارقه‌های جمالیه و نورانی ربوبی مسغرق می‌کنید، چرا زودتر می‌خواهید از این حلقه بیرون بیایید؟ برای چه؟ وقتی شما با یک محبوبی خلوت‌کردید هیچ تا به حال به فکر افتادید که این ده دقیقه، بیست دقیقه زودتر تمام شود؟ یا این که نه می‌گویید ای کاش قدری کش پیدا کند، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، چهار ساعت، ده ساعت ... اما وقتی انسان در فضای اختناق قرار می‌گیرد می‌گوید کی این مسئله زودتر اختتام پیدا کند و خلاصه برای ما گشایشی پیدا شود.

باید این دیدگاه را در این جا مورد توجه قرار داد، خب حالا فرض کنید که ما مکلف به این هستیم وقتی که یک مؤمن به واسطه این عمل احترام او ممکن است خدشه‌دار شود و یا برای او شکستگی دل پیدا شود، قلبش بخواهد بشکند، در آن جا به چه کیفیت باید عمل کرد؟

مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه می‌فرمودند که یکی از علمای بزرگ کرمانشاه در زمان فرهاد میرزا بوده است، (فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا و نوه فتحعلی‌شاه قاجار بود، فتحعلی‌شاه فرزند زیاد داشت بحمداللَه فرد موفقی بود! و اوقاتش به بیکاری نمی‌گذشت! و گوینده لااله‌الااللَه را زیاد می‌کرده! بچه پادشاه هم معلوم است که چه درمی‌آید، ولی فرهاد میرزا خوب بوده، اهل علم بوده، درس طلبگی خوانده بود، هیئت و ریاضی خوانده بود

[1] سوره الاسرا (۱۷) آیه ۱

و ریاضیدان بوده، در تاریخ هم یدی داشته، خلاصه فرد باسوادی بوده است. او مدتی هم نزد یکی از بزرگان در کرمانشاه تحت تربیت بوده و حالاتی هم داشته، او کتابهایی هم دارد از جمله کتابهای او کتاب زنبیل است که مطالب مختلف و مفیدی در آن هست) بله ایشان نقل می‌کند وقتی که من در کرمانشاه بودم یک مجلس افطاری ترتیب دادم و این شخص بزرگ (اسمش را فراموش کرده‌ام، مرحوم کرمانشاهی یا ...؟) از افراد اهل دل و اهل باطن بوده است و خیلی مورد نظر و توجه بوده، و خیلی از او امور خارق عادت نقل می‌کنند، وقتی که غذا را می‌آورند، فرهاد میرزا هم در منزل یکی از تجار کرمانشاه دعوت داشته است، منزل منزل فرهاد میرزا نبوده، بلکه او هم دعوت داشته است و ایشان در کنار همین شخص بزرگ که اهل دل و باطن بوده نشسته بوده فرهاد میرزا وقتی برای خودش برنج می‌کشد یک مرتبه یک چیزی در برنج مشاهده می‌کند، یک چیز سیاهی، به تصور این که شاید این فضله‌ای باشد، فضله موشی باشد یک مرتبه می‌گوید خلق اللَه! نخورید! نخورید که این برنج احتیاط دارد و من چیزی پیدا کردم، حالا این جا دنگش گرفته بود که حکم شرعی بیاید، خب بابا حالا خودت نخور، بگذار کنار، فرض کنید که با نان بخور ...، الان من حالم اقتضا می‌کند که با نان بخورم ... هزار جور انسان می‌تواند بهانه بیاورد، هزارجور می‌تواند مسئله را موجه جلوه بدهد، دلیلی ندارد به نحوی انجام بدهد که خدای نکرده خطیرتری در این جا پیش بیاید.

این‌ها نکاتی است که بزرگان برای ما بیان کردند و به عنوان دستور در امور مختلف از جمله در تغذیه و مسائل دیگر برای ما بیان کردند و انسان باید مراعات این قضایا را بکند و بداند که رضای الهی در چیست، اینهایی که به این مسائل پرداختند اینها در راه ماندند و مقصد را گم کردند، مقصد را گم کردند و در راه ماندند، انسان باید راه را پیدا کند.

خیلی عجیب است یک وقتی من صحبت مرحوم آقا را می‌شنیدم با یکی از دوستان در جایی می‌رفتیم، از طریق همین نوارهایی که از مرحوم آقا هست، گفت می‌خواهید گوش بدهید چون نیم تا سه ربع ساعت مسافت بود، گفتم بگذارید گوش می‌دهیم، ایشان داشتند این صحبت را می‌کردند که پیغمبر سرشان روی پای امیرالمؤمنین بود، و خوابشان برده بود و نماز عصرشان را نخوانده بودند. ببینید اینها همه در یک راستا استو در یک راستا شکل می‌گیرد دیدند که نماز دارد قضا می‌شود و پیغمبر هم بلند نمی‌شوند. خب چه باید کرد؟ اگر ما باشیم چه می‌کنیم؟ خب نماز عصر است و واجب است! بایستی که پیغمبر را بیدار کرد! خب یک ساعت خوابیده، نیم ساعت خوابیده، حالا فوقش بیدار بشود چه اشکال دارد؟ دوباره بخوابد! ولی خب نماز ما قضا نشود! چون نماز ما اگر قضا شود عرش و ملکوت خدا به هم می‌ریزد! اصلا تمام عالم همه امورش مختل می‌شود! جبرائیل دیگر نمی‌فهمد چه کند! همه معطل هستند که نماز مثل من بالا برود و آنها تحویل بگیرند و به عرش خدا ببرند و هدیه کنند ...! بله خدایا ببین بنده تو، سر پیغمبر را گذاشت کنار به خاطر این که نمازش

قضا نشود، ببین چنین مقامی دارد! تمام ملائکه صف به صف ایستاده‌اند و دارند نگاه می‌کنند که ما نمازمان را خیرسرمان بخوانیم و اینها بگیرند ببرند بالا به پیشگاه پروردگار! خب ما اگر ما باشیم ما این کار را می‌کنیم، نماز عصر واجب است، ولی بیدار کردن پیغمبر که حرام نیست! خب بیدارش می‌کنیم، عیب ندارد، چه اشکال دارد بیدارش کنیم؟ ولی امیرالمؤمنین این کار را نکرد، این کار را نکرد، حالا شاید هم امیرالمؤمنین نشسته نمازشان را خوانده ما که نمی‌دانیم، نماز را به هر کیفیت می‌شود خواند، الان بیدار کردن پیغمبر خب خودش یک محذوری است، ما در روایت داریم که حضرت نماز را نشسته خواندند، ما اصلا بنا را می‌گذاریم بر این که حضرت نماز را نخواندند و نمی‌شود هم غیر از ایستاده خواند، بسیار خب امیرالمؤمنین حساب می‌کنند آیا بیدارکردن پیغمبر اهمیت آن بیشتر است و ضرری که در این جا متوجه است که انسان رسول خدا را بیدار کند و او را از این راحتی درآورد و از این حالت آرامش و آسایشی که الان برای او حاصل شده است درآورد یا این که نمازش را بخواند که تکلیف است؟ این جا است آن شمّ عرفانی و نور الهی و بصیرت باطنی به کمک فقه تخصصی و اجتهادی و استنباط می‌آید و برای انسان و برای یک مجتهد آن حکم واقعی الهی و حکم اللَه را روشن و تبیین می‌کند.

اما آنهایی که این بصیرت و نور را ندارند می‌گویند پیغمبر را بیدار کن، بیدارکردن پیغمبر فوقش مکروه است، حرام که نیست، پیغمبر را بیدار کن. از آن طرف خواندن نماز عصر می‌شود واجب و در تقابل بین مکروه و واجب قطعا الزام واجب اشدّ و اقوی از نهی در مکروه است. ولی مرحوم آقا چه فرمودند؟ مرحوم آقا فرمودند امیرالمؤمنین در این جا می‌بیند اصل نماز الان در کنار او خوابیده، حقیقت نماز در کنار او خوابیده، نماز را انسان برای کی می‌خواند؟ برای این که تقرب پیدا کند، به کی؟ به رسول اللَه، آن وقت ما بیاییم و رسول خدا را از این حالت استراحت و حال آسایش درآوریم، چه بسا حالا سردرد بگیرد موجب ناراحتی او بشود و یا ... بالاخره ما که خبر نداریم، اصلا می‌گوییم که هیچ کدام اینها نیست، همین قدر که این حالتی که الان رسول خدا در آن آسایش گرفته است را بگیریم برای این که نماز بخوانیم ...

در این جا خیلی مسائل برای انسان روشن می‌شود، فقط اختصاص به رسول خدا پیدا نمی‌کند، خیلی افق‌های وسیعی از بصیرت و تفقه واقعی و تفقه حقیقی برای انسان باز می‌شود، فرمودند هزار سال نماز من قضا شود بشود یک ثانیه رسول خدا از این حال درنیاید، این را من دارم می‌گویم، هزار سال نماز قضا بشود ولی رسول خدا یک ثانیه درنیاید و همین کار را هم کرد، یک مرتبه پیغمبر از خواب بیدار شدند، ببینید، اینجا همه نقطه‌ها با هم پیوند می‌خورد، یا علی نماز خوانده‌ای؟ نه نخوانده‌ام، خب چرا من را بیدار نکردی؟ صد سال هم بگذرد من شما را بیدار نمی‌کنم، هزار سال می‌خواهد نماز من قضا شود، اینها را من دارم می‌گویم، حالا حضرت چه جواب دادند نمی‌دانم، نه من شما را بیدار نمی‌کردم، گفتند عیب ندارد بلند شو نمازت را ادا

بکن، که اگر حضرت بلند می‌شدند و می‌خواستند نماز را بخوانند نماز قضا می‌شد، خب حضرت می‌بایستی بروند وضو بگیرند ...، حضرت فرمودند حالا برای این کاری که کردی بیا و خورشید را برگردان و نماز را به طور ادا بخوان تا این که همه مردم بدانند، بدانند سرّ این عمل تو را، سرّ عملت را بدانند، که این سرّ عمل باعث می‌شود که انسان خورشید را برگرداند و ایشان برمی‌گرداند خورشید را، البته این برگرداندن کار امیرالمؤمنین نیست، کار بچه مکتبی‌های علی است، امیرالمؤمنین ننگش است که بیاید این کار را انجام بدهد و خورشید را برگرداند و سماوات را بیاید نگه دارد و ... مگر آصف برخیا انجام نداد؟ آصف برخیا مگر خورشید را برنگرداند؟ مگر تخت بلقیس را به یک چشم به هم زدن حاضر نکرد آصف برخیا از نظر قدرت روحی و ظهور اسماء الهی در نفس او، آن طوری که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند یکی داشت و ما اهل بیت هفتاد و دو برابر داریم، یعنی در جریان حضور در مشیت الهی در یک استعداد قرار داشت، در یک هفتاد و دوم قرار داشت و با این یک هفتاد و دوم توانست خورشید را برگرداند تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن بیاورد و در تمام کواکب و افلاک بتواند تصرف کند، ماده مخلوقات را خدا در اختیار حضرت آصف برخیا به واسطه این یک اسم قرار داد، امام صادق می‌فرماید ما هفتاد و دو برابر داریم، چه می‌شود اصلا؟ اصلا یعنی چه؟ بعد حضرت می‌فرمایند شیعیان ما هم مانند ما خواهند بود، پس معلوم می‌شود اینها مال کیست؟ این بچه مکتبی‌ها، اینها از این مسائل دارند، خب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به حاق مسئله رسیده، به حقیقت قضیه رسیده و به باطن دین رسیده و این نماز را منزلگاه قرار نداده است بلکه پل و قنطره برای رسیدن به مقصود قرار داده است.

این جناب فرهاد میرزا که در کنار این مرد بزرگ نشسته بود، صدا کرد که آی مردم در این فضله هست، یک‌دفعه همه متوجه شدند و نگاه کردند، او گفت بیا آقا این هم نشانه آن که الان این فضله موش در اینجا است، همه برنج نجس است بگذارید کنار، صاحبخانه آمد، ناراحت، متوحش همه گفتند که عجب و زمزمه شد ...

خیلی غلط است، خیلی بد است دیگر، اینها افرادی هستند که مربی نفوس هستند، اینها مربی نفوس هستند و روش سلوک را اینها به انسان یاد می‌دهند ببینید: یک مرتبه ایشان گفت ایشان اشتباه کرده است این مسئله نیست، این فضله موش از ریش او افتاده توی این ظرف برنج نگاه کنید، دست گرفت زیر ریشش گفت نگاه کنید یکی یکی هی فضله موش از این درآمد یک، دو، سه مثل این که ریش او انبار بوده!، چند تا موش مگر ریش او را تبرک کرده بودند؟! ببینید از ریش ایشان این افتاده و گردن صاحبخانه بیچاره گذاشته است، رو کرد به او گفت حالا حالت جا آمد؟ صدایت درنیاید! این دفعه اگر آمدی سرت را بیانداز پایین، خودت نخور، چکار داری آبروی صاحبخانه را می‌بری، بعد فرهاد میرزا آمد و تسلیم شد و بیعت کرد و گفت نوکرتیم، مخلصتیم، بیا و ما را آدم کن، لذا وقتی از او می‌پرسیدند که به این مقامات از کجا رسیدی؟ می‌گفت آن شب‌من

را به این جا رساند، آن شب من را آدم کرد و من پیگیر شدم.

ببینید این مرد بزرگ تیز بوده است، رِند بوده است، رِند بوده، فهم داشته و الا اگر ما بودیم در چکار می‌کردیم؟ بله، بهتر است که احتیاط شود و این برنج خورده نشود، بیچاره صاحبخانه بدبخت، با شرمندگی و خجالت و ... تفاوت دو مکتب این است، این مکتب حفظ حرمت مؤمن و حفظ احترام مؤمن، حفظ شخصیت مؤمن را اصل می‌داند، نه اقتصار بر ظاهر و توقف بر ظاهر و سکون بر ظاهر و ظاهر را منزلگاه قرار دادن. لذا در این جا من گفتم که این مسئله را از باب نمونه خدمت رفقا عرض کنم که این طور نیست که انسان وقتی که هر جا می‌رود اول بنشیند سوال کند که این مال را از کجا آورده‌ای؟ این غذا را از کجا آورده‌ای؟ این زشت است، این غلط است، انسان باید حمل بر صحت کند، بله اگر واقعا در یک مورد مشکوک بود، خودش یک تمهید بکند، از آن غذا نخورد یا اگر مجبور شد و دیدی که ممکن است که حرمت شخص بشکند و احترام او مخدوش شود پولش را برود صدقه بدهد، برود صدقه بدهد، نیت می‌کند این پول را به عنوان صدقه کنار می‌گذارد و بعد می‌خورد و هیچ اشکالی هم در این جا پیش نمی‌آید، چون همان موقع که نیت می‌کند و این مال را در نفسش خارج می‌کند ملکوت غذای او تغییر پیدا می‌کند و عوض می‌شود تا الان یک صورت دیگری داشت ولی الان یک‌دفعه صورتش برمی‌گردد.

پس به این راحتی آمدند راه ما را درست کردند، مسیر ما را مشخص کردند، چرا ما هی این را قلمبه سلمبه کنیم؟ چرا هی بر خودمان سخت بگیریم؟ نه، انسان می‌تواند به همین کیفیت عمل کند. لذا در مسئله تغذیه باید این جهت رعایت شود که در موارد مشکوک انسان از غذا مصرف نکند، حالا مورد حرمت که هیچی بماند، مصرف نکند و بداند که تأثیر سوء دارد، در بعضی از مواضع که چاره‌ای نیست، انسان می‌تواند این عملی که بنده گفتم را انجام بدهد دیگر در آن جا برای او مشکلی پیدا نخواهد شد. این مربوط به جنبه ملکوتی وجنبه مثالی غذا و مأکولات است و همان طوری که خدمت رفقا عرض شد این قضیه هم در مورد اشتغال و هم در مورد کارهایی که انسان انجام می‌دهد، ارتباطاتی که با افراد دارد، صحبتی که با افراد می‌کند، تمام اینها دارای یک صورت مثالی و یک صورت ملکوتی هستند که نفس انسان با آن صور ملکوتی وحدت و اتحاد پیدا می‌کند و به واسطه آن صورت ملکوتی و مثالی است که توفیق برای عبادت و توجه و تقرب پیدا می‌کند یا نمی‌کند. این به او برمی‌گردد و تا نفس انسان آمادگی برای توجه به پروردگار پیدا نکند انسان نمی‌تواند خود را برای این مسئله آماده کند، روحش کسل است، اگر هم برای نماز بلند شود با روح کسل نماز را می‌خواند، مکرَه می‌خواند، خودش اشتیاق ندارد، انبساط ندارد، زیرا توجه به پروردگار باید با نفس نورانی و صورت نورانی مثالی باشد در حالتی که این شخص آن صورت ملکوتی و صورت مثالی خود را با کارها و مأکولاتی که دارای صورت مثالی نامناسب هستند مشوه و مکدر کرده است لذا انسان کسالت در خودش می‌بیند، کدورت می‌بیند،

سستی می‌بیند، رخوت می‌بیند ...، شد؟ نشد؟ حالا بگیریم بخوابیم! حالا این کار را هم نکردیم، نکردیم! این را در خودش مشاهده می‌کند عرض کردم اینها مسائلی است که دقیقا با عبادت انسان‌بستگی دارد و امام صادق علیه‌السّلام که در اینجا نسبت به تغذیه تأکید می‌کنند به خاطر همین قضیه است.

انشاءاللَه در جلسه دیگر عرض خواهیم کرد که امام علیه‌السّلام نسبت به حرمت اصلا صحبت نمی‌کند بلکه نسبت به کم‌خوری، نسبت به پرخوری، آن چیزی که مفید است و آن چیزی که مضر است .... به اینها می‌پردازند همه اینها برگشتش به این مسئله است. یعنی یک حلقات زنجیری است به هم پیوسته و همه این حلقات باعث می‌شود آن حالت روحی انسان که تعلق اکید با بدن انسان و با ظاهر انسان دارد، دست‌خوش تغییر قرار بگیرد، همه حرفها مربوط به آن است و الا انسان زیاد بخورد و شکم خودش را هم پر کند این چه ارتباطی به نماز دارد؟ چه ارتباطی به اتصال انسان دارد؟ ارتباط دارد، حالا ارتباطش را باید عرض کرد که به چه نحوه است، کم خوردن و زیاد خوردن چرا باید ارتباط داشته باشد به سلوک سالک؟ غذای مشتبه خوردن چرا باید ارتباط داشته باشد؟ حالا مشتبه را عرض کردیم نسبت به خود غذا و تغذیه و تأثیر آن در بدن، غذاهایی که موجب غلظت خون است، غذاهایی که موجب رقت خون است، غذاهایی که جنبه صفراوی یا سودایی انسان را زیاد می‌کند، همه اینها در کیفیت تأثیر ذکری که سالک می‌کند دخالت دارد، همه اینها دخالت دارد، حالا بعضی از اینها را انشاءاللَه عرض می‌کنیم که مثلا فلان ذکری که داده می‌شود و تأکید می‌شود که همراه این نوع رژیم غذایی اعمال شود این برای چیست؟ اگر غیر از این باشد چه مسائلی ممکن است به وجود بیاورد، اینها همه اسراری است که بعضی از اینها را می‌توان گفت و بعضی را باید انسان خودش به آن جنبه‌ها برسد. از باب نمونه مسائلی را بعدا عرض خواهیم کرد.

علی کل حال این یک مسئله‌ای است که باید روی آن انسان فکر کند که علت تحذیر بزرگان نسبت به هر نوع غذا خوردن و به هر کمیتی خوردن علتش به خاطر تغییری است که در صورت مثالیه نفس به واسطه نوع غذا و کمیت غذا حاصل می‌شود و آن صورت مثالیه در حرکت و توقف انسان نقش اساسی دارد. انشاءاللَه بقیه مطالب برای مجلس بعد، نکاتی که بزرگان در این مسئله هم به خودشان و هم به شاگردانشان توصیه داشتند و فهمیدن اختلاف بین مطالب مختلفی که از آنها نقل شده است که در چه موقع و در چه زمینه‌ای انسان چه عملی را انجام بدهد که موافق و منطبق با مصلحت او خواهد بود انشاءاللَه.